

## آزمایشهای وجودی

### در قرآن

علیرضا ذکاوتی قراکزلو

الضر وانت ارحم الراحمین فاستجیناله فکشفنا ما به من ضر و آتیناه اهلہ و مثلهم معهم رحمة من عندنا و ذکرى للعابدین» (انبیاء ۸۳ و ۸۴). آنجا مورد رحمت «مؤمن» است و در اینجا «عابد».

متفکرین اگرستانسیالیست مسیحی روی کتاب ایوب عهد عتیق مطالعه کرده و رابطه ایمان و بحران روحی را بررسی کرده اند. این قضیه عبور از بحرانهای بزرگ روحی و آزمونهای وجودی از مسائل مصرحه در قرآن است و آنرا نه تنها برای انبیاء و انسانهای بزرگ بلکه هر کس دم از ایمان می زند و بلکه کل انسانها واجب می شمارد و گویی مرتبه ای از همان آتش است که همه باید از آن عبور کنند «وان معکم الا و اردھا کان علی ربک حتماً مقضیا» (مریم ۷۱). در این آیه بلافاصله آمده است «ثم ننجی الذین اتقوا...» (مریم ۷۳). کسانی که متقی و پرهیزکارند از آتش رهایی می یابند. پس از این «ترس و لرز» عرق سلامت بر تن و جان انسان می نشیند.

به داستان پیغمبران برگردیم. ابراهیم آزمونهای روحی شگفتی را گذرانده است او لا پدر او (به عقیده شیعه عمومی او و در عمل سرپرست او) بت تراش بود و ابراهیم نخست یا او درگیر می شود «و اذ قال ابراهیم لایه آزر اتخذ اصناماً الهة...» (انعام ۷۴) در سوره مریم صحبت ابراهیم با پدر بیشتر باز شده: «اذ قال

در قرآن، آزمایش لازم ایمان شمرده شده (عنکبوت آیه ۲، توبه آیه ۱۲۱) هریک از پیغمبران در تحولات روحی و مراحل سیر خود تا رسیدن به نبوت و پس از آن نیز به آزمونهای بزرگ خورده اند.

آدم در امتحان بزرگ نخست «تجدیدی» می آورد بعد توبه اش قبول می شود. عصیان آدم و پشیمانی او و بازگشتش به سوی خدا او را ارتقاء می بخشد. آدم و همسرش تا عیب شان و رسوائی شان بر خودشان آشکار نشود و اعتراف نکنند که «رینا ظلمنا انفسنا» نجات نمی یابند و از «ابتلاء» به «اجتباء» نمی رسند. طول مدت دعوت نوح خود بزرگترین آزمون بوده و او به هیچ حال از رسالت خود کوتاه نیامده است نهایت اینکه قوم را نفرین می کند چرا که اگر بیش از آن به حال خود وا گذاشته شوند جز تبهکار و کافر از ایشان به عمل نمی آید: «انک ان تدرهم یضلوا عبادک و لا یلدوا الا فاجراً کفاراً» (نوح، ۲۷).

یونس نیز از قوم خود خسته می شود و سرخورده و خشمگین سر خود می گیرد و می رود و نزدیک است که بلا بر قومش نازل گردد اما قوم توبه می کنند و یونس بابت ناشکیباییش و برای آنکه به پله بالاتری ارتقاء یابد باید معراج شکم ماهی را هم سیر نماید و زمانی از آن تنگنا و تاریکی و خوف و تنهائی نجات می یابد که از اعماق ظلمت خدا را می خواند و اعتراف به «ظالم» بودن خود می نماید: «و الذنون اذ ذهب مغاضباً فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین» ظالم بودن یونس در این است که پنداشته خدا بر او تنگ نمی گیرد و از این گمان بیجا به توحید تنزیهی پناه می جوید «فاستجینا له و نجیناه من الغم...» و کذلک ننجی المؤمنین» (انبیاء ۸۷ و ۸۸).

ایوب در صبر بر بلا یا ضرب المثل است و در مجموعه تورات کتاب خاصی بدو اختصاص داده شده. مقایسه عبارتی که درباره ایوب آمده با آنچه در مورد یونس نقل شده تفاوت دو مرحله و دو مقام را نشان می دهد «و ایوب اذ نادى ربه انى مستی

لایه یابست لم تعبد ما لایسمع و لایبصر و لایغنی عنک شیئاً یابست انی قد جائتی من العلم مالم یأتک فاتبعنی اهدک صراطا سویا یابست لاتعبد الشیطان ...» (۴۲ و ۴۱) آزر می گوید: «قال أراغب انت عن الهتی یا ابراهیم لئن لم تته لارجمنک واهجرنی ملیا قال سلام علیک استغفر لک ربی انه کان بی حفیا واعتزلکم و ماتدعون ...» (مریم ۴۶ و ۴۷). مسلم است که به دنبال این برخورد قاطع از طرفین ابراهیم رابطه اش را با خانواده اش قطع کرده و این برای انسان که مدنی بالطبع است و با رشته های مرئی و نامرئی بسیاری به خانواده و طایفه و همسایه وصل است بسیار دشوار خواهد بود. ابراهیم صریحاً از پدر یا پدرخوانده اش تبری می جوید (توبه ۱۱۴).

در مرحله بعد ابراهیم با متولیان بت و بتخانه و با صاحبان قدرت زمان (علی المشهور نمرود) برخورد پیدا می کند: «الم تر الی الذی حاج ابراهیم فی ربه ان اتیه الله الملك اذ قال ابراهیم ربی الذی یحیی و یمیت قال انا احی و امیت قال ابراهیم فان الله یاتی بالشمس من المشرق فات بها من المغرب فیهت الذی کفر ...» (بقره، ۲۵۸). البته این بعد از آن است که ابراهیم شروع به دعوت به توحید نموده است: «اذ قال لایه و قومه ما هذه التماثل اللتی انتم لها عاکفون قالوا وجدنا آباءنا لها عابدين» (انبیاء، ۵۱ و ۵۲) ابراهیم سعی می کند آنها را توجه به فطرت دهد و به سوی پروردگار آسمانها و زمین فراخواند اما بر گمراهی شان اصرار دارند ابراهیم سوگندی می خورد که در غیاب بت پرستان تدبیری بر ضد بتان به کار برد و طبق آنچه در آیات ۵۷ تا ۶۲ سوره انبیاء آمده بتها را می شکند و چنین می نماید که بت بزرگ آن کار را کرده و چون اقرار می کنند که بت نمی تواند آن کار را کرده باشد و حتی بت نمی تواند کار نکرده اش را انکار کند ابراهیم بدین گونه ایشان را مغلوب می نماید که چگونه چیزی را که نه سودی دارد و نه زیانی می تواند برساند می پرستید؟ و آنان را سرزنش می کند که چرا خردورزی نمی کنید. جاهلان و متعصبان کوردل و ظاهرپرستان چاره را در این می بینند که برای یاری خدایان دروغین ابراهیم را در آتش بسوزانند و خداوند ابراهیم را از آتش سالم و سریلند نجات می دهد (همان، ۶۹). پس آزمون بزرگ ابراهیم سوزانیدن به آتش است که یک بار دیگر کافران زورگو جمعی از مؤمنان مظلوم را در گودالی از آتش می سوزانند در حالیکه سوختن آنها را تماشا می کردند (سوره بروج، آیه ۴ تا ۸). این یک امتحان بسیار سخت است که ابراهیم جز با آن به مقام مشاهده ملکوت آسمانها و زمین نمی تواند رسید. او از این

کوره خالص بیرون می آید آنچنان که مصداق دین حنیف و «امة قانتا» می شود (نمل، ۱۲۰).

اما بالاترین آزمایشهای ابراهیم زیرپا گذاشتن محبت فرزند در راه خداست او در خواب می بیند که فرزندش را (طبق تورات اسحق و طبق روایات اسلامی اسماعیل) دارد سر می برد و از این خواب تلقی امر و تکلیف می نماید و همین را به پسرش می گوید. جالب این است که این آزمایش هم برای پدر است و هم برای پسر و هر دو سرفراز بیرون می آیند: «... قال یا بنی انی اری فی المنام انی اذبحکم قال یا ایت افعل ما تؤمر ستجدنی ان شاء الله من الصابرين فلما اسلما وتله للجبین و نادینا ان یا ابراهیم قد صدقت الرؤیا انا کذلک نجزی المحسنین ان هذا لهو البلاء المبین و قدیناه بذبح عظیم و ترکتنا علیه فی الاخرین سلام علی ابراهیم کذلک نجزی المحسنین انه من عبادنا المؤمنین» (صافات ۱۱۱).

ملاحظه می شود که قضیه در مقام حرف نیست جدی است. ابراهیم پسرش را به رو در می اندازد و پیشانی اش را بر خاک می نهد که ذبحش کند وقتی هر دو تسلیم می شوند و «آزمون بزرگ و آشکار» تحقق می یابد خداوند «ذبح عظیم» را فدیه آن قربانی فرار می دهد و بدینگونه قربانی انسان که سنت جاهلیت بودنش می شود (سوره انعام، آیه ۱۴۰) اما مغز پندگی که تسلیم محض در قبال امر الهی است صورت می پذیرد. در اینجا ابراهیم از بندگان خاص و مؤمن خدا لقب می یابد و «محسن» نام می گیرد. مؤمن، عابد، متقی و محسن ... اینها از جمله مراتب بندگان خداست و در نهایت این سیر است که خدا می فرماید «سلام علی ابراهیم».

ابراهیم در مورد ساره و هاجر نیز امتحان بزرگی را می گذارند که البته آن امتحانها گذشته از ابراهیم برای آن دوزن نیز هست. یک مرحله دیگر محاجه ابراهیم است با خدا بر سر عذاب قوم لوط. وقتی فرشتگان مأمور عذاب قوم لوط به عنوان مهمان بر ابراهیم وارد می شوند و ابراهیم گوساله کباب شده ای برای آنها آماده می کند آنها نمی خورند ابراهیم از اینکه مهمان امتناع از خوردن غذا می نماید تلقی بدی می کند و دچار ترمس می گردد، «قالوا لاتخف انا ارسلنا الی قوم لوط یک فاصله گذاری امیدبخش است. فرشتگان مأمور قوم لوط بعد از آنکه خود را معرفی می کنند زن سالخورده ابراهیم را به داشتن پسری مژده می دهند بعضی مفسران نوشته اند که همان موقع به پسرزن یائسه حالت حیض دست داد و البته از اینکه پیرمردی و پسرزنی سالخورده صاحب فرزند شوند شگفت زده شد. «قالوا

اتمجبیین من امرالله رحمت الله وبركاته عليكم اهل البيت انه حميد مجيد» بدینگونه ابراهیم و خانواده اش مشمول رحمت و برکت خاص الهی قرار می گیرند. حالا که ترس و بیم از جان ابراهیم برطرف شده و بشارت دریافت داشته می خواهد این رحمت و اسعه شامل قوم لوط نیز بشود چون ابراهیم «ترمذی و انابت خوی بود» (سوره هود ۶۹-۷۵).

اما ندا می رسد که قضیه قوم لوط از شفاعت گذشته است «قد جاء امر ربك انهم اتيهم عذاب غير مردود» - همچنانکه استغفار ابراهیم برای آزر سود نکرد اینجا هم شفاعت فایده نداشت همچنانکه استغفار پیغمبر اسلام برای کسانی پذیرفته نشد (توبه ۸۰، منافقون ۶)

یوسف چند بحران بزرگ از سر می گذراند توطئه برادران، کید زنان، مصیبت زندان، و بعداً مسئولیت سنگین خزانه داری مصر و... در همه این موارد یوسف سرفراز بیرون می آید اما در زندان که یک لحظه در ذهنش به استمداد از ساقی و خباز ملک می گراید به سبب همان غفلت چند سال دیگر در حبس می ماند. داستان یوسف امتحان برای «زن عزیز» و سایر زنان مصر و نیز برادران یوسف نیز هست. یوسف جز با آن مسیر نمی تواند به جایی برسد که ماه و خورشید و یازده ستاره بر او سجده کنند.

از پیغمبران، سلیمان و داود در موقعیت خاصی قرار دارند چون این دو در کمال ثروت و قدرت هستند هر چند داود در جوانی از گذر تنگ عبور کرده، مواجهه او با جالوت که جباری خونخوار بوده هم در تفاسیر اسلامی هم در عهد عتیق و هم در آثار هنری و ادبی غرب توصیف شده است. و این یک مرحله دشوار است که داود پیروزمانده می گذارند. اما همین که به پادشاهی رسیده مرتکب خطای ترک اولانی می شود که در قرآن به اجمال برگزار شد ولی در عهد عتیق و تفاسیر اسلامی (به پیروی از اسرائیلیات) داستان او را آورده اند که داود شیفته زن وی شد... البته بعضی از مفسران شیعه منکر آن قضیه هستند و با مقام عصمت پیغمبری منافی می بینند الا اینکه یهود داود را پادشاه می دانند نه پیغمبر. گذشته از این آیات قرآنی به طور سر بسته نشان می دهد که داود می باید از یک خطای بزرگ نایب شده باشد و بر خاک افتاده باشد: گروهی از دیوار محراب نزد داود فرود می آیند و می گویند ترمس ما دو طرف دعوا هستیم که برای داوری آمده ایم. این برادر من نود و نه میش دارد و من یک میش و این می گوید آن یکی را به من بده و با من به درستی حرف می زند و زور می گوید. داود پاسخ داد با درخواست یک میش تو که بر

میشهایش بیفزاید بر تو ستم کرده است... و داود در جامی فهمد که خدا او را آزموده است پس از خدا آموزش طلبید و به حال توبه و انابت به رکوع درآمد پس ما او را آزمودیم و نزد ما در تقرب و خوش عاقبتی برخوردار است (سوره ص ۲۱-۲۵).

سلیمان نیز در سان دیدن از اسبان نیکو دچار غفلت شد و به کفاره آن، اسبها را قربانی (پازخمی) کرد و نیز سلیمان را با افکندن جسدی بر تخت وی امتحان نمودیم... و سلیمان توبه کرد (سوره ص، ۳۱-۳۴).

لوط که از پیغمبران مؤسس و مرسل نبود بلکه قوم خود را به شریعت ابراهیم دعوت می نموده است نیز دوران سختی را گذراند و هم از لحاظ خانوادگی در فشار و تنگنا بود... یعنی زنی با او همدلی ایمانی نداشت... و هم قوم او را آزار می کردند و حتی به فرشتگان مأمور عذاب - که به صورت جوانان نیکو روی بودند - خیال تعرض در سر می پختند که لوط به فریاد آمد و گفت: «مهمانان مرا سوا نکنید. دختران من هستند که آماده ازدواج اند و برای شما پاکیزه ترند هر گاه شما می خواهید ازدواج کنید» (هود، آیه ۷۸، ترجمه این آیه با توسع در معنا و با توجه به تفاسیر صورت گرفته). لوط آنچنان در تنگنا بود که گفت: لو ان لی بکم قوة او آوی الی رکن شدید. (کاش علیه شما زوری داشتم یا به تکیه گاه استواری پناه می بردم). در اینجا است که فرشتگان عذاب خود را معرفی می کنند و به لوط اطمینان می دهند که هرگز دست تجاوزگران به تو نخواهد رسید (لن یصلوا الیک) و موعد فرج را صیح قرار می دهند: «الیس الصیح بقریب» (هود ۸۱). واقعاً لوط در مخمصه عجیبی گیر کرده بوده است خصوصاً که زنی نیز بر ضد او بوده است.

تمام انبیاء در دعوت بر حق نه تنها گرفتار استنکار و تمسخر از سوی قوم خود بودند بلکه اکثر اقوام بر پیام آوران خود آزار روا می داشتند و تعرض می نمودند و تهدید به شکنجه و سنگسار می کردند و این بعد از آن بود که آن پیام آور می خواست ابلاغ رسالت نماید. گاهی نیز پیش از اعلام رسالت (و حتی پیش از تولد) آن پیام آور مورد تعقیب و در معرض ایذاء بود چنانکه مورد موسی (ع) از همه مشهورتر و گویاتر است و در قرآن پیش از همه بر داستان او تأکید شده.

پیش از آنکه موسی متولد شد فرعون در صد آن است که از بسته شدن نطفه اش جلوگیری نماید و بعداً با کشتن نوزادان پسر می خواهد از بزرگ شدنش مانع شود و بعد از آنکه علی رغم خواست فرعون موسی به دربار فرعون راه می یابد و همانجا

آزمایشهای وجودی در قرآن

بزرگ می شود فرعون بنا بر روایات کودک را با آتش امتحان می کند و کودک آن را در دهان می گذارد تا بدینگونه از فرعون رفع سوءظن شده و زیان موسی از همان زمان لکنت می گیرد و دچار عقده در لسان می گردد (تلمیح به آیه ۲۷ سوره طه). موسی وقتی بزرگ می شود در برخورد یک سبطی با یک قبطنی طرف سبطی را می گیرد و آن قبطنی را با ضربه مشت می کشد. و به ناچار متواری می شود این قتل ناخواسته که به دست موسی انجام می پذیرد و خوف بعد از آن که می خواهند او را گرفته بکشند (قصص آیه ۲۰) اولین بحران بزرگ در زندگی موسی در دوران جوانی است. موسای فراری و گرسنه و تشنه بر سر چاه آبی می رسد که عده ای آنجا آب می کشند که گوسفندان خود را سیراب کنند. اینجا است که موسی در نهایت عسرت می نالد: «رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر» (قصص ۲۴) در روایات گفته اند که وی به یک قرص نان محتاج بود.

موسی با آشنایی و اجیر شدن برای شعیب و ازدواج با یکی از دختران او از این گردنه عبور می کند. و پس از هشت یا ده سال که با همسرش و تعدادی گوسفند به دنبال سرنوشت خود روان می شود طبق روایات شبی در بیابان تاریک در حالیکه زنش ساعتی دیگر می خواهد بچه به دنیا بیاورد به دنبال آتش سرگردان می شود این یک پرده دیگر است که از اضطراب و نگرانی و استیصال برای موسی پیش می آید و ناگهان آتش از دور به نظر می آید و رود آتش بیاورد که گیر می افتد و چنان مسئولیتی بر گردنش می آید که از همه آنچه گذرانده سخت تر است... به او گفته می شود تو نماینده خدا هستی مات و متحیر این سخن است که برای اطمینان قلبش ندا می آید عصایت را بر زمین بینداز که آن عصا ناگاه مازی متحرک می شود (وقتی موسی ظرفیت بیشتری پیدا کرد این عصا از دهایی آشکار نیز خواهد گردید) و نیز دستش سپید و درخشان می شود این نشانه های غیبی برای خود مومنان دهشت انگیز است و او را به مراتب بالاتر انتقال می دهد. مسئولیت جدید خود را می پذیرد و خدا با یادآوری منت های که بر وی داشته دل او را محکم می کند که یقین نماید برگزیده خداست «اصطنعتک لنفسی» (طه ۴۱).

رفتن موسی به دربار فرعون - همراه هارون - و عرضه رسالت یک مرحله دشوار است. پیداست که فرعون نمی پذیرد و واقعاً دشوار است که بخواهد بپذیرد بر موسی و برادرش تهمت جادوگری می زنند و جادوگران را از اطراف برای ظرفیت با آن دو احضار می کنند وقتی آنها با ریسمانها و چوبها جانوران

جنبنده ای در نظر مردم پدید می آورند موسی در دل دچار خوف می شود «فارجس فی نفسه خیفه موسی قلنا لانخف انک انت الاعلی والق ما فی یمینک تلقف ما صنعوا...» (طه ۶۸ و ۶۹). کمی در ذهن مجسم کنید که موسی چه لحظات سختی را گذرانده و در چه فشاری بوده است. قرآن در اینجا حالات روحی جادوگران را هم در نظر دارد که چگونه در می یابند کار موسی و هارون از سنخ شعبده بازیها و دروغ سازی های آنان نیست و ایمان می آورند در واقع بدون آنکه بیان شده باشد ما می فهمیم که جادوگران هم از یک بحران بزرگ به سلامت عبور کرده اند. لذا تهدید فرعون را به پیشیزی نمی گیرند و می گویند «فاقض ما انت قاض انما تقضی هذه الحیوة الدنیا» (طه ۷۲).

ادامه در گیریهای موسی با فرعون و نجات قوم از جنگال او و گذشتن از دریا (یا رود نیل) خود فصل مفصلی است و بدیهی است که در تمام این حوادث و جریانات موسی از گردنه های سخت عبور داده شده است.

در این مسیر بزرگ بدیهی است که همه به یکسان نتیجه گیری نمی کنند میان قوم موسی همیشه گروههای زیادی مردد و سست عنصر و بهانه گیر و حتی معاند و لجوج هست که هر روز عذری می آرند و سازی دیگر می زنند و استقامت موسی در همراهی با آنان از اصل رسالتش در برخورد با دشمنان، آسانتر نیست. یک وقت می گویند ما اینجا هستیم تو و خدایت بروید بچنگید. گاهی «من و سلوی» بر ایشان کفایت نمی کند و سیر و خیار و عدس و پیاز و سبزی می طلبند (بقره ۶۱) گاهی می گویند خدا را آشکارا به ما نشان بدهد (بقره ۵۵ و نساء ۱۵۳). حتی وقتی سایه کوه را بالای سر خود می بینند یعنی در عین خطر و بیم هلاک به یقین و تسلیم نمی رسند... همه اینها فشارش و سنگینی اش بر موساست چرا که «دیه بر عاقله است».

و از همه اینها بدتر زمانی که طبق وعده الهی موسی سی شبانه روز برای تلقی وحی به کوه رفته و ده روز بر وعده موسی افزوده می شود قوم با وسوسه سامری گوساله زرین می سازند و به بت پرستی که آیین اقوام مشرک همسایه بوده می گرایند، موسی وقتی با الواح برمی گردد و اوضاع را چنان می بیند ریش هارون را می چسبد [که چرا با گوساله پرستان مبارزه قاطع نکردی] هارون با لحن استرحام به برادرش می گوید: تو سیدم بگویی میان قوم تفرقه افکنده ام... آیا مصیبتی از این سنگین تر برای موسی بود که بعد از عمری تزکیه مردم و رهبریشان در طریق توحید ببیند به گوساله گراینده اند (طه ۸۵-۹۳) برداشت و دریافت موسی پس از آنکه

غضبش فرو نشست این است که «ان هی الا فتک» (اعراف ۱۵۵)  
در واقع این هم یک آزمون بزرگ الهی بوده است چه برای  
موسی چه برای هارون چه برای قوم و چه برای سامری... اما  
سامری چرا؟ برای آن که او به علمی دست یافته که دیگران ندارند  
چیزی را دیدیم که آنها ندیدند» (طه ۹۶) قبضه ای خاک از جای  
پای فرشته برداشته و در حلق گوساله زرین ریخته که از گوساله  
بانگ برآمده و مردم گول آن صدا را خورده اند (یعنی باطل فی نفسه  
جاذبه ای ندارد مگر اینکه قدری از حق قاطی کند) بسیار خوب.  
سامری چرا از این علم و اطلاع و چشم تیز خود اسوء استفاده کرده  
و مردم فریبی در پیش گرفته است. این هم امتحان سامری که در آن  
مردود شد حال جزای او چیست؟ «فأذهب فان لك في الحياة ان  
تقول لا مساس» باید به زبان خود دیگران را از خویش دور کند و  
بر حذر دارد، و به چشم خود ببیند که خدای دست ساز او سوزانیده  
و خاکسترش در دریا ریخته شد (طه ۹۷).

امتحان آخر موسی از همه بزرگتر است موسی از خدا  
درخواست می کند که «خود را به من بتما که به سوی تو بنگرم»  
خطاب می رسد «تو هرگز مرا نتوانی دید اما به کوه نگاه کن هرگاه  
در جای خود پایدار ماند مرا خواهی دید. سپس چون پروردگار  
او بر کوه تجلی کرد کوه را پاره پاره ساخت و موسی بیهوش افتاد  
پس چون به خود آمد گفت خدایا تو پاک و منزهی و من اولین  
ایمان آورندگانم». می شود تصور کرد موسی برای بنی اسرائیل  
تقاضای رؤیت الهی می نموده و قصدش تعلیم و تنبیه بوده است  
و نیز می شود تصور کرد چون خدا موسی را «کلیم» قرار داد و با  
او هم سخن شد موسی یک گام جلوتر رفت:

عکس روی تو چو در آینه جام افتاد

صوفی از خنده می در طمع خام افتاد

بعضی هم گفته اند آن کوه «انانیت» موسی است که باید نابود  
شود. هر یک از این فرض ها را بگیریم موسی در تمام عمر خود  
دچار چنین صاعقه ای نشده است هم درخواست دهشت انگیز  
است و هم جواب سهمگین. به دنبال توبه و استغفار موسی  
می خوانیم: «قال یا موسی انی اصطفیتک علی الناس یرسلانی  
ویکلامی فخذ ما اتیتک و کن من الشاکرین» آری:

صوفی از باده به اندازه خود نوشش باد

ورنه اندیشه این کار فراموش باد

داستان زکریا و تولد یحیی هم داستان شگفتی است. زکریا  
پسر شده و زنش هم نازاست و وارث شایسته ای ندارد و از  
خویشاوندان ناهل بیمناک است. این هم یکی از گردنه هایی

است که آدمها گرفتارش هستند اصولاً بیشتر موارد داستانهای  
انبیاء را باید به چشم آزمونهای بشری نگریست تا برای ما آموزنده  
باشد. تا اینجا قضیه عادی است اما پشارت یک پسر که همتام  
نداشته است بدو داده می شود. زکریا به شگفت می آید اما جواب  
می گیرد که این کار پروردگارت آسان است چنانکه خود ترا  
آفریده حال آنکه پیشتر هیچ نبوده ای... (سوره مریم ۱-۸).

اما داستان مریم تکان دهنده تر است فرشته ای درست قامت  
بر یک دختر پارسا و پاک ظهور می کند و آن دختر بکر از او آبستن  
می شود تا پسری پاک می زاید. معلوم است که مریم چه حالت  
روحی و وحشت بار و خفقان آوری را گذرانده و چه نیش و  
تهمت ها متحمل شده تا آنجا که آرزوی مرگ و فراموشی مطلق  
می نماید (مریم ۱۶-۲۳) تازه بعد از تولد بچه به مریم  
می گفتند: «یا اخت هارون ما کان ابوک امرأ سوء و ما کانت امک  
بنغیا» (مریم ۲۸). اما مریم که از هنگام زایمان مورد توجه و  
ترتیب خاص و آشکار خداوند است فقط با اشاره جواب می دهد  
که از خود کودک پرسید: «قال انی عبدالله اتانی الکتاب  
وجعلنی نبیا وجعلنی مبارکاً این ما کنت و اوصانی بالصلاة  
مادمت حیا ویرأ بوالدتی و لم یجعلنی جباراً شقیماً والسلام علی  
یوم ولدت و یوم اموت و یوم ابعث حیا» (مریم ۲۹-۳۲) و قرآن  
می گوید آن عیسی که در باره آن شک دارند چنین است. نه اینکه  
پسر خدا باشد (مریم ۳۳-۳۴).

در این قصه هم نه تنها مریم از یک بحران بزرگ روحی عبور  
می کند بلکه قوم را باید در نظر گرفت که اکثرشان در این امتحان  
عظیم می لغزند.

عروج عیسی (ع) امتحان بسیار بزرگی برای معاصران او و  
گروندگان اوست یهود مدعی بودند که او را کشتند (یا اسباب  
کشتن او را به دست حاکم رومی فلسطین فراهم آوردند) اما قرآن  
می فرماید «وما قتلوه و ما صلیبوه ولكن شبه لهم» (نساء ۱۵۷).  
این به صلیب کشیدن مجازاتی بوده است که فرعون هم  
جادوگران را بعد از آنکه به موسی ایمان آوردند، بدان تهدید نمود  
(اعراف، ۱۲۴، طه ۷۱). برای یافغان و مدعیان و فتنه گران که  
پیروانی داشتند این کار صورت می گرفت دستهایشان بر صلیب  
(یا شاخه های درخت) میخ می کردند و پاهایشان را محکم  
می بستند و محکوم به همان حالت یکی دو سه روز می ماند تا با  
زجر تمام جان می داد و عبرت دیگران می شد بعد از مدتی که مرد  
و هدف برآورده شد جسد را از صلیب پایین می آوردند. به  
هر حال قرآن می گوید این کار در مورد مسیح انجام نشد. در

انجیل قضیه با طول و تفصیل بیان شد و بعد از آنکه جسد را پایین می‌آوردند و در قبر می‌گذارند روز بعد معلوم می‌شود جسد غیب شده است... در هر حال مغز قضیه امتحان الهی است که عده کثیری در این مرحله لغزیدند و پنداشتند عیسی نمرده و نمی‌میرد حال آنکه در قرآن می‌خوانیم «یوم اموت» (مریم ۳۲).

در مورد پیغمبر اسلام و مراحل بسیار دشواری که حضرتش گذرانید و اتفاقاً کاملاً جنبه مستند و تاریخی دارد برای خواننده مسلمان و در محیط ما که سرشار از معارف اسلامی است توضیح زائد است از یتیمی و بی‌مادری گرفته و فقر و سختی معیشت در ایام نوجوانی و جوانی (پیش از ازدواج با خدیجه) و خصوصاً گردنه‌های صعبی که پس از رسالت چه در عصر مکی و چه در دوران مدنی گذراند که هر فقره‌اش آدمی را پیر و مویها را سپید می‌سازد خصوصاً جهالت و نفاق و عناد آشتایان و بسیاری بیگانگان که هر موردش برای شکستن هر کمری کافی است... بر هر مطالعه‌کننده منصفی هر چند مسلمان و حتی معتقد به هیچ دینی نباشد پوشیده نیست. در هنگامه‌های مرگ و زندگی لحظاتی پیش آمد که نگه داشتن مؤمنان از حفظ جان و خون بسیار دشوارتر بود در بدر و احد و احزاب، در لیلۃ‌المیّت، در حنین، در حدیبیه، در لیلۃ‌العقبه، در قضیه افک... در شعب ابی طالب، در سفر طائف برای دعوت در القای شبهه‌کسانی چون نصر بن حارث و عبیدالله بن ابی و بسیاری جاهای دیگر می‌توان تصور کرد که حضرت با چه دشواریهای مردافکن در دست و پنجه نرم کرده است تمام این موارد و دهها مورد در دیگر امتحانات سخت الهی بوده است برای پیغمبر و امتش... اصولاً بینش قرآن چنین است که در آستانه غرق و هلاک، آنجا که از هر سو در تنگنا هستیم توجه به مبدأ و پناهگاه نهائی و حقیقی جلب می‌شود. برقی در طوفان و کولاک شبانه قدری راه به ما نشان می‌دهد آنجا که در دریا از شورش و ریزش امواج «حذر موت» هست خالصانه خدا را می‌خوانیم و در قعر اضطراب از اوست که می‌خواهیم بدیها را از ما برطرف سازد قرآن در پریشانی که جواب را هم دربر دارد چنین فرموده است: «أم من یجیب المضطر إذا دعاه فیکشف السوء» (نمل ۶۲). البته انسان فراموشکار است و به محض برطرف شدن گرفتاری باز راه پیشین را می‌رود و سرکشی می‌آغازد قرآن مکرر این مضمون را آورده است (یونس ۱۱۲، نحل ۵۴ و ۵۳، مؤمنون ۷۵، روم ۳۳، زمر ۸ و ۴۹، اسراء ۶۷...).

در اینجا ممکن است این نکته به ذهن بیاید که آیا خدا در

حوادث غیرعلمی و در «معجزه» می‌توان دید یا در حوادث عادی؟ قرآن هر دو راه را پیشنهاد و تأیید کرده است حتی بیشتر به جریان عادی امور تأکید می‌نماید (برای نمونه رک به آیات ۶۳-۷۲ سوره واقعه) و ابراهیم در محاجه با کافر صاحب قدرت زمان خودش می‌گوید اگر راست می‌گویی تو خورشید را از مغرب به مشرق سیر بده (یعنی همین جریان عادی و معمول و معهود که خورشید از شرق به غرب سیر می‌کند حجت است). اما عادت، ذهن را تبیل می‌کند این است که توجه دادن به مبدأ در نقطه‌های عطف و نقطه‌های اوج و حضیض و لحظات بحرانی مؤثرتر جلوه می‌نماید در این حالات است که امکان تحول روحی فراهم‌تر است. در روایتی از معصوم که راوی دلیل وجود خدا را جویا می‌شد حضرت می‌فرماید دوستانش سر طرف را اندکی زیر آب نگه دارند و بیرون بیاروند... وقتی از هیچ طرف استمداد او به جایی نمی‌رسد به فریاد خدا را می‌خواند حضرت می‌فرماید خدا همان است که وقتی دستت به هیچ جا نمی‌رسد و از همه جا بریده است به او توجه پیدا می‌کنی.

توبه یا بازگشت راستین از گناه و آلودگی و ستمگری نیز در تنگنای گرفتاری آنجا که همه‌جایی نور و همه‌گروه‌ها کور و هر بازویی بی‌زور است صورت پذیر است و اگر پایدار باشد سودمند خواهد بود. حکایتی که مولوی در مثنوی در بیان «توبه نصوح» آورده (نصوح یعنی خالص و بی‌غرض) و «نصوح» نام مردی فرض کرده در این زمینه کلام آخر است:

بهر حال هر روز امتحان الهی در جریان است که «ولتبلونکم بشیء من الخوف والجوع ونفس من الاموال والانفس والثمرات ...» (بقره ۱۵۵).

از مسیح روایت است که تا دویاره متولد نشوید وارد ملکوت خدا نخواهید شد و نیز از مسیح روایت است که از در تنگ داخل شوید زیرا فراخ است آن در.

گذر از تنگناها و رنج فشارهای عظیم روحی و اخلاقی اگر به سلامت صورت گیرد در انسان یک تغییر کیفی به وجود می‌آورد و به پله دیگری از ایمان و معرفت و تقوی برمی‌آید که پیش از آن تصورش برای خودش ممکن نبوده است به قول اهل سلوک:

عصای مومی و این راه نفته  
خدا می‌داند و آنکس که رفته

